

میزان تأثیرپذیری دانشیان از آرای شیخ صدوق رحمته الله علیه

سیده فرناز اتحاد^۱
سید محسن موسوی^۲
محمود دیانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۸

چکیده

یکی از مسائلی که همواره در نقد و بررسی اندیشه‌های شیخ صدوق رحمته الله علیه مورد توجه قرار گرفته، جایگاه عقل در فرایند استنباط‌های دینی اوست. برخی از منتقدان، به دلیل تأکید شدید شیخ صدوق بر نقل احادیث، او را به عدم توجه کافی به عقل و استفاده محدود از آن در تحلیل مسائل دینی متهم کرده‌اند. در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که وی، با وجود تأکید بر نقل، در عمل از عقل به عنوان ابزاری مهم در تفسیر و استنباط دینی بهره می‌برده است.

این پژوهش به واکاوی آرا و دیدگاه‌های دیگر متکلمان و اندیشمندان معاصر و پس از شیخ صدوق می‌پردازد. نکته قابل توجه آن است که اغلب دانشمندان و متکلمان، به طور مستقیم شیخ صدوق را نقد یا تأیید نکرده‌اند؛ بلکه از تأثیری که از اندیشه‌های او پذیرفته‌اند یا روشی که برخلاف او اتخاذ کرده‌اند، می‌توان به نگرش‌های مختلف آنان درباره عقل‌گرایی یا نقل‌گرایی وی پی برد.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نمی‌توان اندیشمندان یک دوره تاریخی، یک گروه خاص یا حتی شخصیت‌هایی چون شیخ صدوق را به طور مطلق و یک‌جانبه به یک گرایش خاص منتسب کرد. به طور خاص، باین که شیخ صدوق در بسیاری از موارد به نقل احادیث و نصوص دینی پرداخته است، نمی‌توان او را متهم کرد که به طور کامل

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) (s.ettehad08@umail.umz.ac.ir).

۲. دانشیار دانشگاه مازندران (m.muavi@umz.ac.ir).

۳. استادیار دانشگاه مازندران (m.dayyani@umz.ac.ir).

عقل را در فرایند شناخت مسائل دینی نادیده گرفته است. بلکه براساس شواهد موجود در آثار وی، می‌توان گفت که شیخ صدوق در پی ایجاد توازنی میان نقل و عقل بوده و در موارد مختلفی از عقل برای استنباط احکام دینی استفاده کرده است. پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی - توصیفی و با بررسی عمیق آثار و نقدهای مختلف، به تبیین شیوه عقل‌گرایی شیخ صدوق پرداخته و نشان می‌دهد که وی از عقل، نه به عنوان ابزاری منفعل، بلکه به عنوان عاملی فعال در فهم و شناخت دین بهره می‌برده است. این پژوهش می‌تواند به عنوان مبنایی جدید در فهم نقش عقل در کلام شیعی و تأثیر آن بر سایر متکلمان و اندیشمندان دینی مورد استفاده قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: شیخ صدوق، عقل‌گرایی، نقل‌گرایی، عقل و نقل، کلام شیعه.

۱. مقدمه

بحث از نسبت عقل و نقل در سنت امامیه، از دیرباز محل گفت‌وگو و اختلاف بوده است. در این میان، شیخ صدوق، به دلیل جایگاه برجسته‌اش در حفظ و گسترش میراث حدیثی، به یکی از کانون‌های اصلی این مناقشه بدل شده است. غالب پژوهشگران، او را چهره‌ای سخت‌پایند به سنت دانسته‌اند؛ عالمی که اهتمام اصلی‌اش گردآوری، تدوین و نقل احادیث بوده و از همین رو، گاه با صفت «حشوی» یا صرفاً «محدث» توصیف شده است. در برابر این تصویر رایج، برخی مطالعات دقیق‌تر بر آن‌اند که آثار صدوق نشان می‌دهد وی فراتر از یک ناقل صرف حدیث بوده است. بررسی کتاب‌هایی همچون التوحید و کمال الدین و تمام النعمة آشکار می‌سازد که وی درگیر پرسش‌های کلامی عصر خود بوده و نسبت به اندیشه‌های رقیب، از جمله معتزله، واکنشی آگاهانه و جدلی نشان داده است. در این متون، استفاده از استدلال‌های عقلی و احتجاج‌های کلامی در کنار روایات، گواه آن است که صدوق در عمل، رویکردی پیچیده‌تر از آنچه به ظاهر شهرت یافته، اتخاذ کرده است.

همین دوگانگی موجب شده است که در طول تاریخ اندیشه شیعه، برداشت‌های متنوعی از روش او شکل گیرد. گروهی از صاحب‌نظران متقدم، همچون شیخ مفید و سید مرتضی، که خود بیشتر به عقل و مباحث کلامی متمایل بودند، صدوق را نماینده جریانی حدیث‌محور دانسته و فاصله‌گیری خویش از او را نشانه گرایش به عقلانیت استدلالی معرفی کرده‌اند. در عین حال، متفکرانی مانند ابن شهر آشوب، در تحلیل شخصیت صدوق، بر وجه نقلی او بیش از سایر ابعاد تأکید کرده‌اند. در دوره‌های متأخر نیز پژوهشگران معاصر، با بهره‌گیری از رویکردهای تاریخی و

تحلیلی، بار دیگر این مسئله را به بحث گذاشته‌اند؛ برخی در او نماد جریان‌ی سنت‌گرای محض دیده‌اند و برخی دیگر، با اشاره به شواهدی از تعامل او با مباحث فلسفی و کلامی، کوشیده‌اند تصویر پیچیده‌تر و چندلایه‌تری از وی ارائه دهند.

نکته مهم در این میان آن است که بخش قابل توجهی از این داوری‌ها، به طور مستقیم به پرسش از «عقل‌گرایی» یا «نقل‌گرایی» صدوق نپرداخته‌اند، بلکه از طریق مقایسه رویکردهای او با سایر جریان‌ها یا براساس مشابَهت در رفتار و روش‌شناسی، به چنین برچسب‌هایی منتهی شده‌اند. بنابراین، تنوع دیدگاه‌ها نه تنها بازتاب ویژگی‌های واقعی در اندیشه صدوق است، بلکه نشان‌دهنده چگونگی درک و بازخوانی او در بسترهای مختلف تاریخی و فکری نیز به شمار می‌آید.

پژوهش حاضر با گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل این آرا، تصویری جامع‌تر از جایگاه شیخ صدوق در نسبت با عقل و نقل به دست دهد. در گام نخست، دیدگاه‌های متقدمان، همچون شیخ مفید، سید مرتضی و ابن شهر آشوب، بررسی خواهد شد و سپس به آرای متأخران و پژوهشگران معاصر پرداخته می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان مسیر تحول تصویر صدوق را از قرون نخستین تا عصر حاضر ترسیم کرد و نشان داد که چگونه یک شخصیت علمی، براساس دغدغه‌های متفاوت هر دوره، گاه صرفاً به عنوان محدثی حدیث‌محور و گاه به مثابه متکلمی آشنا با عقلانیت فلسفی و کلامی معرفی شده است. با توجه به اینکه رسالت پژوهش حاضر، بررسی انتقادی استدلال‌های دانشمندان و تطبیق آن‌ها با عقاید شیخ صدوق نیست، در این پژوهش تنها به ایرادهایی که بر شیخ صدوق وارد کرده‌اند و موضعی که در برابر نقل‌گرایی و عقل‌گرایی وی داشته‌اند، پرداخته خواهد شد.

۲. دیدگاه شیخ مفید

شیخ مفید گاهی با لحنی تند بر شیخ صدوق خرده می‌گیرد که اخبار را هرگونه که به دستش رسیده، پذیرفته و یا آن که در جست‌وجوی معنایی معقول برای خبر نبوده است. شیخ مفید در زمانی دیدگاه‌ها و اعتقادات خود را بیان می‌کند که در میان شیعه، چندین جریان قوی، شامل اسماعیلیه، زیدیه، غلات و ... با انشعابات گوناگون در حال فعالیت بودند. همچنین، سایر مذاهب و نحله‌های فقهی، کلامی، فلسفی و عرفانی نیز مشغول تبلیغ عقاید خود بودند. وظیفه شیخ مفید در این دوران، تثبیت عقاید امامیه بود. از لحاظ

همخوانی و همکاری دستگاه حکومت آل بویه با تشیع نیز شیخ مفید این امکان را داشت که به راحتی نظرات خود را ابراز کند و حتی با لحنی تند، نسبت به شیخ صدوق اعتراض کند. در ادامه، نمونه‌هایی از این اعتراضات شیخ مفید به شیخ صدوق بیان می‌شود:

۱-۲. نقدهای شیخ مفید

درباره انتساب حقیقی این کتاب به شیخ صدوق علیه السلام، نظرات متعددی وجود دارد. برخی از طرفی این کتاب را بی‌شک متعلق به شیخ مفید می‌دانند. برای نمونه، حسن انصاری در وبلاگی با عنوان «بررسی‌های تاریخی»، مطلبی با موضوع «درباره انتساب تصحیح اعتقادات الامامیه به شیخ مفید» درج می‌کند و مدعی می‌شود:

در این‌که تصحیح اعتقادات الامامیه - که در حقیقت ردیه‌ای بر اعتقادات شیخ صدوق است - تألیفی اصیل از شیخ مفید است، هیچ تردیدی وجود ندارد. با این وجود، عنوانی که در فهرست آثار شیخ مفید به این کتاب داده شده بوده، به صورت کتاب جوابات ابی جعفر القمی ضبط شده و درست آن هم همین است ... در خود متن کتاب تصحیح الاعتقادات هم همه‌جا اقوال شیخ صدوق با عنوان گفته‌های ابو جعفر ذکر شده و در مقام پاسخ هم شیخ مفید در بسیاری مواقع از شیخ صدوق با همین تعبیر ابو جعفر یاد کرده. در بغداد شیخ صدوق را در زمان شیخ مفید با عنوان محدثی از قم می‌شناخته‌اند و این به دلیل شهرت پدر او به قمی بودن و اصل و منشأ شیخ صدوق بود که از قم بوده است.^۱

وی سپس توضیح می‌دهد که چون این مجموعه از ابتدا به صورت کتابی مستقل نگارش نشده است، در فهرست کتاب‌های شیخ مفید نیامده است.

از طرف دیگر، برخی با ادله کافی آن را از لحاظ انتساب به شیخ مفید جعلی می‌دانند. از جمله حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی، در مقاله‌ای که نزدیک به سی سال قبل نگاشته‌اند، به مناسبت بحث از کتاب سلیم بن قیس هلالی، با اشاره به عدم ذکر نام «تصحیح الاعتقاد» در رجال نجاشی، ذکر می‌کنند که از گذشته در انتساب «تصحیح الاعتقاد» به مفید تردید دارند و هنوز نیز شاهد محکمی بر این نسبت نیافته‌اند.

سید محسن موسوی نیز در مقاله‌ای درباره تألیفات شیخ صدوق، با اشاره به عدم ذکر نام

تصحیح الاعتقاد در فهرست‌های نجاشی و طوسی و دیگران، انتساب کتاب به مفید را ضعیف قلمداد کرده‌اند.^۱

با توجه به بررسی صورت گرفته، از آن جا که دلایل عدم انتساب به شیخ مفید، عقل‌پسندانه‌تر و با توجه به تحقیقات انجام شده، قابل قبول احصا شد، در این بخش از انتقاداتی که از طریق شیخ مفید بر شیخ صدوق در این کتاب وارد شده است، صرف نظر کرده و از آن جا که مبنای این رساله بر عدم پذیرش انتساب مفاد موجود در شروح عقائد الصدوق است، فقط از باب نمونه، به دو مورد از این انتسابات اشاره می‌گردد.

۱-۲. جسم و روح

از نظر شیخ صدوق، سازنده حقیقت انسان، همان روح است که نظر شیخ مفید در این زمینه نیز موافق با شیخ صدوق است. شیخ صدوق ذیل این موضوع، احکام و ویژگی‌هایی برای روح قائل است که شیخ مفید به شدت آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهد؛ تا جایی که پیش از ارائه نقدهای خود در این خصوص، از عبارات تندی علیه صدوق استفاده می‌کند. شیخ مفید معتقد است سخنان شیخ صدوق در زمینه نفوس و ارواح، دور از تحقیق و از روی حدس و گمان است. مفید بیان می‌کند که بهتر بود وی فقط به نقل اخبار بسنده کند و دست به معانی آن نزند؛ زیرا در این صورت، از گرفتار شدن در تنگنانهایی که توان خروج از آن ندارد، ایمن می‌ماند.^۲

شیخ صدوق به این همانی نفس و روح معتقد است،^۳ اما شیخ مفید به تلویح این نظرها نمی‌پذیرد؛ هرچند می‌شود از میان نظراتش چنین برداشت کرد که این همانی روح و نفس را پذیرفته است. شیخ صدوق، البته با ادله‌ای که به ظاهر مخدوش است،^۴ ارواح را نخستین مخلوق خدا می‌داند؛ شیخ مفید، اگرچه در این مورد اظهار نظر مستقیم نکرده است، ولی از سخنانش مشخص است که نخستین مخلوق بودن ارواح را قبول ندارد؛ زیرا از نظراو، خلقت ارواح پیش از خلق اجساد مردود است، چراکه مستلزم تناسخ است.

۱. «بهره‌های یادکرد آثار در تألیفات شیخ صدوق»، ص ۲۶-۳۸.

۲. تصحیح الاعتقاد، ص ۷۹.

۳. الاعتقادات، ص ۴۷.

۴. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۶۲.

شیخ صدوق رابطه روح با بدن را همچون رابطه ظرف و مظروف می‌داند؛ در مقابل، نظر شیخ مفید بر رابطه‌ای تدبیری میان نفس و بدن است و در این خصوص، نظر مفید نسبت به صدوق عقلانی‌تر است. همچنین شیخ مفید بر این نظریه شیخ صدوق که خلقت ارواح بر خلقت ابدانشان مقدم است، اشکال وارد می‌کند. البته این اشکالات بر شیخ صدوق وارد نیست و شواهدی که شیخ صدوق برای ادعای خود می‌آورد، قوی‌تر است؛ زیرا طبق عقیده شیخ صدوق، روح انسان پیش از این دنیا به بدن دیگری تعلق داشته است که در دنیا به بدنی مادی تعلق گرفته است.^۱

۲-۲. سهو نبی

شیخ صدوق به نوعی میراث‌دار جریان ضد غلو در قم است که تا این اواخر ادامه داشته است. از نظر خود شیخ صدوق، تأکیدی که بر سهو النبى دارد، وی را ضد غلو معرفی می‌کند:

قال مصنف هذا الكتاب: إن الغلاة والمفوضة لعنهم الله ينكرون سهو النبى ﷺ.

در نقد این مطلب از ناحیه شیخ مفید، رساله‌ای با نام «عدم سهو النبى ﷺ» چاپ شده است که در آن به تندی بر این نظر شیخ صدوق نقد وارد شده است. با این توضیح که شیخ صدوق قائل به عدم سهو النبى را غالی می‌خواند؛ در مقابل، شیخ مفید این را علامت غلو نمی‌داند. شیخ مفید در این رساله - که منسوب به اوست - شیخ صدوق را با لفظ «الشیخ» یاد می‌کند و روایتی را که صدوق به آن استناد کرده است، در زمره اخبار آحاد می‌شمارد که «روته الناصبة والمقلدة من الشيعة» و آن را رد می‌کند. تا جایی که شیخ صدوق را به تلویح در زمره «حشویه» می‌داند و چنین نقد می‌کند که شیخ صدوق با عقیده به سهو النبى، نه تنها از غلو خارج نمی‌شود، بلکه از توحید و شرع خارج شده است.

۳. دیدگاه سید مرتضی

سید مرتضی، که از جمله شاگردان شیخ مفید محسوب می‌شود، در برابر برخی از آرای شیخ صدوق انتقاداتی وارد کرده است که برخی از این نقدها به صورت مستقیم و برخی به صورت اشاره بوده است. از جمله مواردی که گمان می‌رود مقصود سید مرتضی، نقدی بر بخشی از کتاب اعتقادات شیخ صدوق باشد، مبحثی است که درباره برتری یا عدم برتری

۱. «بررسی و نقد انتقادات شیخ مفید بردیدگاه انسان‌شناختی شیخ صدوق»، ص ۹۷-۱۱۹.

انبیا بر ملائکه مطرح می‌کند. از جمله، اشاره او در کتاب الغرر والدرر که علامه مجلسی در بحار الأنوار از قول سید مرتضی نقل می‌کند، این است که:

فأما اعتماد بعض أصحابنا في تفضيل الأنبياء على الملائكة...^۱

دور از ذهن نیست که در این جا مقصود سید مرتضی، شیخ صدوق باشد. اما در برخی موارد، به طور مستقیم اشاره دارد و نظریه‌ای را که به طور دقیق از سوی شیخ صدوق ارائه شده است، مورد نقد قرار می‌دهد که در ادامه به آن اشاره می‌شود:

۳-۱. نحوه نزول قرآن

شیخ صدوق درباره نزول قرآن اعتقاد دارد که تمام قرآن یک باره و در شب قدر نازل شده است و سپس در طول بیست سال، از بیت معمور بر پیامبر ﷺ به تدریج نازل شده است. شیخ صدوق این دیدگاه را از روایتی از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام گرفته است:

نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة.^۲

شیخ صدوق ذیل روایتی دیگر با همین مضمون، تصریح می‌کند که نزول قرآن در شب قدر کامل شده است.^۳ این دیدگاه از سوی سید مرتضی و ابن شهر آشوب نقد شده است که به ترتیب به آن‌ها اشاره خواهد شد.

بر اساس نظر سید مرتضی، مستند این حدیث که توسط شیخ صدوق نقل شده است، حدیث واحدی است که موجب علم و عمل نمی‌شود؛ زیرا سید مرتضی حجیت خبر واحد را قبول ندارد و آن را موجب علم و عمل نمی‌داند،^۴ بلکه به تعبیر شیخ انصاری، بر عدم حجیت خبر واحد ادعای اجماع کرده است.^۵

سید مرتضی با ادله قرآنی و با استناد به آیه: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً...﴾^۶ به معنای ترتیل استناد می‌کند که ورود شیء در پی شیء است و برگرداندن معنای آن به علم را غیر صحیح می‌داند؛ زیرا ظاهر آیه برخلاف آن دلالت می‌کند. دلیل

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۸۸.

۲. علل الشرایع، ص ۸۷.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۹.

۴. رسائل الشریف، ج ۱، ص ۴۰۳.

۵. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۱۲؛ ج ۱، ص ۱۲۶.

۶. سوره فرقان، آیه ۳۲.

دیگری که می‌آورد، براساس قواعد ادبیات است؛ برای نمونه، «ال» در «القرآن» در آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...»^۱ را «ال» جنس می‌داند و چون افاده عموم نمی‌کند، پس دلالت بر این است که بخشی از قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است، نه تمام آن.^۲ البته استدلال سید مرتضی در این بخش کافی نیست و با آیاتی دیگر از قرآن کریم، این استدلال او ناقص می‌ماند و نمی‌تواند شاهدی بر نزول تدریجی قرآن باشد.^۳

با بررسی انجام شده، مشخص می‌شود که باوجود نقدهایی که سید مرتضی برای نظریه شیخ صدوق وارد می‌کند و سعی دارد با استدلال آن را نقد کند، میراث تفسیری و روایی امامیه پس از شیخ مفید و سید مرتضی مؤید آن است که روایت مورد استناد شیخ صدوق ذیل موضوع نزول دفعی قرآن، جزء روایات شاذ نیست و در میان عالمان و مفسران امامی شهرت روایی یافته است.

۳-۲. تقابل اصحاب عدد و اصحاب رؤیت

از جمله مسائل مورد بحث در قرن چهارم و پنجم هجری که جنجال برانگیز شد، این مسئله بود که آیا ماه مبارک رمضان، برخلاف سایر ماه‌های قمری، همیشه کامل و سی‌روزه است یا این که برخی سال‌ها این ماه ۲۹ روزه است؟ هر دو وجه این سؤال طرفدارانی دارد که قائلان به سی‌روزه بودن ماه را «اصحاب عدد» و قائلان به امکان ۲۹ روزه شدن را «اصحاب رؤیت» نامیده‌اند. شیخ صدوق یکی از کسانی است که به سی‌روزه بودن ماه رمضان بر اساس روایات اعتقاد دارد و سید مرتضی از اصحاب رؤیت است و با نگاه انتقادی به این مسئله پرداخته است. سید مرتضی در تأیید رؤیت و رد قول به عدد، رساله‌ای با عنوان «الرد علی أصحاب العدد» نوشته است. روش سید مرتضی در این رساله، که در پاسخ به رساله‌ای در قول به عدد است، مختلف است.

شیخ صدوق در کتاب الخصال فصلی را مختص این موضوع قرار داده است. استدلال شیخ صدوق پس از ذکر چند روایت درباره این موضوع چنین است:

مذهب خواص شیعه و اهل بصیرت از ایشان درباره ماه رمضان این است که ماه رمضان هیچ‌گاه تا ابد از سی روز کمتر نخواهد شد. روایات در این باره موافق با قرآن

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. الامالی، ج ۴، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۳. «استدلال روایی شیخ صدوق بر نزول دفعی قرآن کریم و نقد ادله مخالفان»، ص ۳۸.

و مخالف با مذهب اهل سنت است. پس هرکس از ضعیفان فکری در شیعه به سوی اخباری که به سبب تقیه وارد شده است، معتقد شود به این که ماه رمضان نقصان می‌یابد، مانند نقصی که بر ماه‌های دیگر وارد می‌شود، بر روش اهل سنت سخن گفته است.^۱

علاوه بر کتاب الخصال، شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز پس از ذکر چهار روایت در این خصوص، با جدیت از این نظریه دفاع کرده است:

مصنّف این کتاب علیه السلام گوید: هر کس بر خلاف این اخبار عمل کرده و مطابق رأی اهل سنت فتوا داده است، از وی باید تقیه نمود؛ همچنان که از اهل جماعت تقیه می‌کنیم و با وی سخنی نداریم، مگر به تقیه، هر کس که خواهد باشد؛ جز کسی که طلب راه صواب کند و حق را بجوید که در این صورت باید برای او امر را روشن کرد، زیرا بدعت، با ترک گفتگو درباره آن، خودبه‌خود از بین خواهد رفت. شرح: این بر اساس عدم رؤیت است و در صورت رؤیت، جای سخن و بحثی نیست.^۲

کتاب‌های جواب رساله وردت فی شهر رمضان، رساله ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان و الرسالة الثانية إلى أهل بغداد فی معنی شهر رمضان از جمله نگارش‌های صدوق درباره سی‌روزه بودن ماه رمضان است.

دلایلی که سید مرتضی در رد این نمونه می‌آورد، مختلف است^۳ و در پژوهش حاضر، با توجه به موضوع اصلی آن، موارد ذکر می‌شود. از جمله دلایلی که سید مرتضی در نقد این موضوع می‌آورد، استناد به موضوعه بودن و غیرقابل تأویل بودن حدیث است. سید مرتضی با استناد به روایتی با این موضوع در معانی الأخبار چنین مطرح می‌کند که این خبر جعلی

۱. قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ علیه السلام: مَذْهَبُ خَوَاصِّ الشَّيْعَةِ وَأَهْلِ الْأَشْيْبَارِ مِنْهُمْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ عَنْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا أَبَدًا، وَالْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مُوَافِقَةٌ لِلْكِتَابِ وَمُخَالَفَةٌ لِلْعَامَّةِ، فَمَنْ ذَهَبَ مِنْ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ إِلَى الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ لِلتَّقِيَّةِ فِي أَنَّهُ يَنْقُصُ، وَيُصِيبُهُ مَا يُصِيبُ الشُّهُورَ مِنَ النُّقْصَانِ وَالْتِمَامِ، اتَّقَى كَمَا تَتَّقَى الْعَامَّةُ، وَلَمْ يَكَلِّمْ إِلَّا بِمَا يَكَلِّمُ بِهِ الْعَامَّةُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۲).

۲. قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ علیه السلام مَنْ خَالَفَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَذَهَبَ إِلَى الْأَخْبَارِ الْمُوَافِقَةِ لِلْعَامَّةِ فِي ضِدِّهَا اتَّقَى كَمَا يَتَّقَى الْعَامَّةُ وَلَا يَكَلِّمْ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ كَائِنًا مَنْ كَانَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَنْزِهُدًا فَيُرْسَدَ وَيُبَيِّنَ لَهُ فَإِنَّ الْبِدْعَةَ إِنَّمَا تُمَاتُ وَتُبْطَلُ بِتَرْكِ ذِكْرِهَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۳. اجماع، آیات قرآن، اخبار مشهور، سیره تاریخی مسلمانان و عرف عرب، استناد به عدم حجیت قیاس، استناد به حقایق و قطعیات تاریخی، استناد به علم لغت، موضوعه بودن و غیرقابل تأویل بودن حدیث، قوی بودن ظن در اخبار عدد و... («روش‌های سید مرتضی در نقد حدیث عدد»، ص ۹۳).

است؛ زیرا الفاظی در آن استفاده شده که احتمال معنای دیگری در آن نمی‌رود. همچنین قابل تأویل هم نیست و این خبر و امثال آن حجیت ندارد؛ چون خبر واحد علم‌آور نیست و هیچ قطعیتی بر صحت آن وجود ندارد، حتی اگر راوی آن اشخاص عادل و ثقة باشند.^۱

همچنین سید مرتضی حدیث عدد را در تضاد با بدیهیات عقلی و مسلمات فقهی می‌داند و در نهایت، با استفاده از روش‌های نقد حدیث، حکم به صحیح نبودن حدیث عدد می‌دهد و از این منظر در تقابل با شیخ صدوق قرار می‌گیرد. البته نمی‌توان وی را به طور کلی مخالف و مقابل با اندیشه شیخ صدوق دانست؛ بلکه او در موضوعی نسبت به شیخ صدوق موضع دیگری دارد و همین مطلب نیز دلیلی بر این که شیخ صدوق کوشش‌ها و به کارگیری‌های عقل‌گرایانه نداشته است، نمی‌تواند باشد.

۴. دیدگاه فیض کاشانی

از جمله عالمانی که فیض کاشانی به او توجه داشته و به نوعی در آثارش از مکتوبات او بهره برده است، شیخ صدوق علیه السلام است. کتاب‌های التوحید، کمال‌الدین و تمام النعمة، الخصال، عیون أخبار الرضا علیه السلام، علل الشرایع، معانی الأخبار، العقائد، عرض المجالس و من لا یحضره الفقیه از جمله آثاری است که به طور گسترده در کتاب‌های فیض کاشانی از آن‌ها استفاده شده است.

فیض کاشانی از جمله دانشمندانی است که در آثارش، هنگام ارجاع به شیخ صدوق علیه السلام، هر دو طریق را برگزیده است؛ یعنی هم به روایاتی که شیخ در آثارش آورده و هم به استدلال‌هایی که شیخ در اندیشه خود به کار گرفته است. برای نمونه، در کتاب علم‌الیقین، برای تأیید گفته‌های خویش، از روایتی که صدوق آن را نقل کرده است، استفاده می‌کند:

این مطلب را تأیید می‌کند حدیثی که شیخ ما صدوق در کتاب التوحید از مولای ما امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مُنْجَزُهُ، وَمَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عَقَابًا فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ»؛ کسی را که خداوند بر انجام کاری وعده پاداش دهد، وفا می‌کند و کسی را که بر انجام عملی وعده کیفر دهد، مخیر است.^۲

۱. الرد علی اصحاب العدد، ص ۱۷.

۲. نوادر الأخبار فیما یعلق بأصول الدین، ج ۲، ص ۱۳۲۲.

این مطلب را فیض کاشانی درباره نظر ابن خلدون درباره خلود ذکر می‌کند و با روایتی از شیخ صدوق آن را تأیید می‌کند. همچنین، برای استدلال از روایت کتاب شیخ صدوق در مبحث رؤیت استفاده می‌کند:

... دلالت می‌کند بر این مطلب حدیثی که - شیخ صدوق - آن را در کتاب التوحید به سند حسن از «مرازم»، از مولای ما امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: شنیدم که فرمود: «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام بِقَلْبِهِ»؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پروردگارش را با [دید] قلبی مشاهده کرده است.^۱

با توجه به این‌که بیشتر استفاده و تأثیرپذیری فیض کاشانی از شیخ صدوق علیه السلام از جنبه نقلی است، یعنی بیشتر از روایاتی که شیخ صدوق در آثارش آورده است، به عنوان شاهد، دلیل یا ارجاع استفاده می‌کند، اما از ادله‌ای که شیخ صدوق در شناخت مسائل دین، به خصوص مباحث امامت و غیبت، استفاده کرده است نیز غافل نمی‌شود. برای نمونه، در خصوص اثبات امامت، دلیلی را در کتاب خود انوار الحکمه ذکر می‌کند که این دلیل به طور مفصل در کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق آمده است:

قال شيخنا الصدوق علیه السلام في إكمال الدين: «يكي از روشن‌ترین دلایل امامت این است که خداوند متعال، نشانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را این قرار داد که او با داستان‌های پیامبران پیشین علیهم السلام و با تمام دانش تورات، انجیل و زبور آمده است، ...، بنابراین هیچ علمی نبود که در آن چیزهای زیادی نیاورده باشد. او قرآن و سنت را تفسیر می‌کرد و جنگ‌ها و اخبار پیامبران از او روایت می‌شد».^۲

این مطالب مشخص می‌کند که فیض کاشانی نیز به هردو جنبه نقلی و عقلی شیخ صدوق در استنباط احکام و ارائه نظرات واقف بوده است؛ اما به دلیل دوره زمانی که در آن حضور داشته و نیز عصر صفویه که دوران اخباری و اخباری‌گری در آن مشهودتر بوده است، فیض کاشانی نیز متأثر از آثار آن دوره، بیشتر تمایل به استفاده از روایات آثار شیخ صدوق داشته است. با این حال، همین‌که از استدلال‌های وی و کتاب‌های سال‌های پایانی عمر شیخ صدوق نیز بهره برده و آن‌ها را به عنوان تأیید و دلیل برای آثار و اندیشه‌های خود ذکر

۱. نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، ج ۱، ص ۶۹.

۲. انوار الحکمه، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

می‌کند، می‌تواند دلیلی براین مدعا باشد که وی شیخ صدوق را در هر دو جنبه نقلی و عقلی شناخته و تشخیص داده است.

۵. دیدگاه علامه محمدباقر مجلسی

وی نسبت به برخی مرویات شیخ صدوق اظهار سوءظن کرده است، تا جایی که وی را به تغییر، اختصار، حذف و تقطیع برخی واژگان و عبارات در روایات به صورت خودسرانه متهم می‌کند.^۱ در جایی نیز او را تأیید کرده است و می‌نویسد:

... مِنْ عَظَمَاءِ الْقَدَمَاءِ التَّابِعِينَ لِأَنْبَاءِ الْأَيْمَةِ التُّجَبَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ الْأَرَاءَ وَالْأَهْوَاءَ، وَ لِذَلِكَ يُنْزَلُ أَكْثَرُ أَصْحَابِنَا كَلَامَهُ وَ كَلَامَ أَبِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - مَنَزَلَةَ النَّصِّ الْمُنْقُولِ وَ الْخَيْرِ الْمَأْثُورِ.

این تأیید بلافاصله پس از مواردی است که به او نقد داشته است.

در این بررسی نیز مشخص می‌شود که، همان‌گونه که طیف نقل‌گرایی و عقل‌گرایی شیخ صدوق با بررسی آثارش قابل مشاهده است و هیچ‌کدام از این دو رویکرد در کار شیخ صدوق غالب نبوده است، بلکه موضوع و ابزاری است تا او بتواند مسائل دین و شناخت دین را به هدف نهایی برساند، در میان منتقدان و به طور کلی دانشمندانی که او را مورد بررسی قرار داده‌اند نیز این طیف را شاهد هستیم. نمونه همین مواردی است که از ناحیه مجلسی مشخص شد. هم‌زمان با این‌که وی به روشی از روش‌های بیانی او نقد دارد، از جهت دیگر، روش او را می‌پسندد؛ تا جایی که از او به طور مثبت یاد می‌کند و روش نقلی‌اش را می‌ستاید.

۶. دیدگاه امام خمینی علیه السلام

از نظر امام خمینی، شیخ صدوق اهل اجتهاد به معنای متعارف نزد اصولیان و به ویژه متأخران آنان نبود؛ بنابراین، روایات را براساس حدس و ظن تصحیح نمی‌کرد. ایشان معتقد است قرائن حسی و براهین نقلی که نزد شیخ صدوق بوده است، بدون تردید قرائن آشکاری بوده که اگر به ما - مجتهدان معاصر - می‌رسید، موجب اطمینان ما نیز می‌شد.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۵۶

۲. «بررسی دیدگاه امام خمینی دربارهٔ مراسلات فقهی شیخ صدوق»، ص ۲۵۹.

امام برای بحث معتبر بودن اجتهاد صدوق، کار او را با شیخ مفید مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که:

بین مفید و صدوق تفاوت وجود دارد و آن این‌که اجتهاد مفید در نقل روایات مدخلیت داشته، اما صدوق که از اهل اجتهاد به معنای مصطلح نبوده، روایت را بر اساس حدس و ظن تصحیح نمی‌کرده و بلکه بر اساس قرائن حسی و براهین نقلی عمل کرده است.^۱

این موارد مشخص می‌کند که شیخ صدوق برای نقش عقل تعریف خاصی دارد و در برخورد با روایات، اجتهاد نیز دارد؛ اما اجتهادی که شیخ صدوق در رفتار با روایات دارد، به علت نزدیکی او به دوران معصوم، با آنچه شیخ مفید انجام می‌دهد، کاملاً متفاوت است. از نظر امام خمینی، شیخ صدوق چون به عصر ائمه علیهم‌السلام نزدیک‌تر بود، فقه او فقه مأثور محسوب می‌شود و اگر روایتی را منتسب به معصوم می‌کند، بر اساس قرائن است و نه اجتهاد مصطلح.^۲ به طوری که وقتی اصحاب ائمه می‌خواستند نظر بدهند، با توجه به قرائن و دسترسی به مبانی معصوم، نظر معصوم را بیان می‌کردند. با این توضیحات و نگاه امام خمینی به روش اجتهاد شیخ صدوق نسبت به روایات، نمی‌توان شیخ صدوق را متهم کرد که برای عقل جایگاهی قائل نبوده است یا چون روشش با روش اجتهاد و به کارگیری عقل توسط شیخ مفید یا متکلمان بعد از او متفاوت است، بهره‌ای از عقل‌گرایی ندارد و نص‌گرای صرف است. بلکه با توجه به شرایط و الزامات است که نوع عقل‌گرایی و برخورد با عقل در اجتهاد مشخص می‌شود. نوع عقل‌گرایی به علت تفاوت شرایط، فرق می‌کند؛ اما این‌گونه نیست که به طور کلی با عقل ستیز داشته باشد.

از نظر امام خمینی، این‌که صدوق بر اساس نظر و اجتهاد شخصی خود، روایت را مرسل یا مسند بیان می‌کند، نکته‌ای مثبت است که شیخ مفید اتفاقاً این توجه را نداشته است و همین نکته باعث می‌شود مرسلات شیخ صدوق و شیخ مفید یکسان‌انگاری نشوند. ایشان در باب حرمت استماع غیبت، با نقل روایتی از کتاب الاختصاص شیخ مفید در خصوص استماع غیبت توسط امام حسن علیه‌السلام و نهی امام علی علیه‌السلام از آن، در نقد این روایت، مرسل بودن روایت شیخ صدوق و شیخ مفید را مقایسه نموده و می‌نویسد:

۱. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۴۴۳.

۲. الاستصحاب، ج ۱، ص ۴۶۷.

این روایت مرسل و غیرقابل اعتماد است؛ زیرا به طور جزمی به امام علیه السلام منتسب نشده است، بلکه حتی ارسال جزمی مفید متفاوت با ارسال صدوق است که مورد اعتماد است؛ زیرا مفید اهل اجتهاد و به کارگیری نظرش در احادیث است؛ لذا احتمال به کارگیری اجتهادش در این مرسلات جزمی وجود دارد، اما صدوق نه خودش، نه پدرش اهل اجتهاد نبوده‌اند.^۱

مشخص می‌شود استفاده از اجتهاد و استدلال و به کارگیری برهان عقلی، جایی که مفید باشد و راهکار دیگری وجود نداشته باشد و همان نقش ابزار را پیدا کند، مورد تأیید است و تا زمانی که مانند صدوق به عصرائمه و منابع متأثر دسترسی وجود دارد، نیازی به اجتهاد نیست، بلکه اجتهاد ممکن است به برداشت و تفسیر از روایت آسیب بزند. از نظر امام خمینی، شیخ صدوق فقط یک محدث نیست، بلکه عالمی رجالی و حتی برتر از نجاشی و طوسی محسوب می‌شود و صدوق اهل اجتهاد به معنای متعارف نیست؛ به این معنا که روایات را براساس ظن و حدس تصحیح نمی‌کرد و اگر شیخ صدوق مخالفتی با برهان استدلالی دارد - که برخی همین رفتار صدوق را ضد عقل‌گرایی تفسیر کرده‌اند - دقیقاً همین نوع ظن و حدس است که بی‌پایه باشد.

۷. دیدگاه مارتین مک‌درموت^۲

مارتین مک‌درموت، بحث درباره تفکر شیخ صدوق را با عنوان «به کار بردن عقل» آغاز می‌کند. او حدیثی را که از امام صادق علیه السلام در کتاب التوحید شیخ صدوق آمده است، مبنا قرار می‌دهد و معتقد است که براساس آن، شیخ صدوق براین باور است که کارشناسان در فن حدیث، محدود به نقل و توضیح اخبار هستند و برای هر فردی که در علم کلام تسلط ندارد، این کار مجاز نیست.^۳

مک‌درموت، آنجا که مستقیم درباره شیخ صدوق نظر می‌دهد، اتفاقاً نظری جدید و خلاف آن چیزی ارائه می‌کند که تاکنون مشهور شده و او را صرفاً نص‌گرا معرفی کرده‌اند. درباره توضیح حدیثی که در کتاب التوحید می‌آورد و محتوای آن این است که «خدا را به

۱. الاستصحاب، ج ۱، ص ۴۳۳.

2. Martin McDermott (1934).

۳. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۴۱۷.

خدا می‌شناسیم»، عقیده شیخ صدوق را چنین تحلیل می‌کند که ابن بابویه در این جا بر عقل روا داشته است که قادر باشد به معرفت و شناخت خدا برسد. براساس نظر مک‌درموت، ابن بابویه در این جا به صورت مثبت نمی‌گوید که این یک فرض واقعی است؛ مقصود وی آن است که حتی در چنین حالتی، اعتبار شناخت از آن خداست. شیخ صدوق به همین مقدار اکتفا نمی‌کند و توضیح خود را با حدیث دیگری تفسیر می‌کند که برای همین شناخت خدا نیز به کسی که فرستاده خدا باشد، نیاز داریم. نتیجه‌گیری مک‌درموت از نوع عقل‌گرایی شیخ صدوق چنین است که عقل بدون یاری سمع (وحی) نمی‌تواند به شناخت کامل خدا برسد و این بدین معنا نیست که نتایجی که برای عقل حاصل می‌شود صحیح نیست یا اعتبار ندارد، بلکه عقل به عنوان یک روشنگر در کنار وحی حضور دارد. این برداشت‌ها را از این بخش از توضیحات شیخ صدوق نتیجه می‌گیرد:

... وَأَمَّا اسْتِدْلَالُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَظَرِهِ إِلَى الزَّهْرَةِ، ثُمَّ إِلَى الْقَمَرِ، ثُمَّ إِلَى الشَّمْسِ، وَقَوْلِهِ: «فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»، فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا مُلْهِمًا مَبْعُوثًا مُرْسَلًا، وَكَانَ جَمِيعُ قَوْلِهِ بِاللَّهِ إِتْيَاهُ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ»، وَلَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ كإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَوْ اسْتَغْنَى فِي مَعْرِفَةِ التَّوْحِيدِ بِالنَّظَرِ عَنْ تَعْلِيمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَعْرِيفِهِ، لَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَوْلِهِ: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».^۱

وی با اشاره به همین مبحث از کتاب التوحید شیخ صدوق علیه السلام، چنین بیان می‌کند که مقصود ابن بابویه این است که عقل بدون یاری سمع (وحی) نمی‌تواند به شناخت کامل خدا برسد و سپس مک‌درموت توضیح می‌دهد که این بدان معنا نیست که نتایجی که عقل به آن‌ها می‌رسد، فاقد اعتبار و صحت باشد.^۲

مک‌درموت برای شناخت و معرفی نوع نگاه و استفاده شیخ صدوق، چنین اشاره می‌کند که ابن بابویه با دیدگاهی مثبت، نظر فضل بن شاذان را نقل می‌کند؛ مبنی بر اینکه دلایل حکیمانه‌ای برای همه اوامر خدا وجود دارد و دلایلی را که فضل برای برخی از احکام شریعت آورده است، برمی‌شمارد. نکته جالب توجه در انتهای این نظرات شاذان آن است که اشاره می‌کند هیچ‌یک از این بیان‌های احکام را با استفاده از استدلال شخصی خود و بهره از عقل

۱. التوحید، ص ۲۹۱.

۲. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۴۲۴.

صرف بیان نکرده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ وَاسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
 بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، لَمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذِهِ الْعِلَلُ: أَخْبَرَنِي
 عَنْ هَذِهِ الْعِلَلِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا، أَعَنِ الْإِسْتِثْنَاءَ وَالْإِسْتِخْرَاجَ، وَهِيَ مِنْ نَتَائِجِ الْعَقْلِ، أَمْ هِيَ
 مِمَّا سَمِعْتُهُ وَرَوَيْتُهُ؟ فَقَالَ لِي: مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ بِمَا فَرَضَ، وَلَا مُرَادَ رَسُولِهِ ﷺ بِمَا
 شَرَعَ وَسَنَ، وَلَا أَعْلَلُ ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي، بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مُؤَلَّيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ
 مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ، وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ، فَجَمَعْتُهَا. فَقُلْتُ: فَأَخَذْتُ بِهَا
 عَنْكَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.^۱

سپس مک‌درموت نتیجه می‌گیرد که ابن بابویه منکر حق عقل و استدلال برای تحقیق و جست‌وجو در موضوعات عقیده یا شریعت نیست، بلکه استفاده از استدلال را محدود و آن را در صورت همراهی با توضیح و بیان معانی حدیث، مجاز می‌داند. هم‌زمان با ایجاد این محدودیت، این حق استفاده از استدلال را منحصر به کارشناسانی می‌داند که احتمال آسیب و خطا برایشان وجود نداشته باشد.

مک‌درموت درباره نحوه برخورد شیخ صدوق با مسائل و مشکلات، چنین تبیین می‌کند که چون وی محدث بود، هنگام پرداختن به توضیح یک مشکل یا پاسخ گفتن به یک پرسش، به جای آن که با استدلال، جوابی از پیش خود بیاورد، از روایتی که مرتبط با موضوع باشد، بهره می‌برده است. اما این روش تا جایی مورد استفاده قرار می‌گرفت که حدیث پاسخ‌گو باشد؛ یعنی هنگامی که با حدیثی روبه‌رو می‌شد که در ظاهر با نظریات کلامی، مانند توحید و عدل خدا، مغایرت داشت، تفسیر و تعبیری از خود برای سازگار کردن روایت مورد نظر با احکام کلامی می‌آورد. تفاوت شیخ صدوق با شیخ مفید یا دیگر متکلمان همین است که در صورت پاسخ‌گو نبودن حدیث، شیخ صدوق در نهایت و به عنوان آخرین راه‌حل از استدلال بهره می‌گیرد؛ اما، برای مثال، شیخ مفید اگر هم راه وحی و هم راه استدلال را هم‌زمان در دسترس داشته باشد، ترجیحش ابتدا برهان عقل و استدلال است و از وحی برای غنای استدلال استفاده می‌کند.

آنچه مک‌درموت با بررسی آرای شیخ صدوق و سپس مقایسه و تطبیق آن با شیخ مفید

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۴.

ارائه می‌کند، تصویری از محدثی است که در درجه اول، براساس وحی و حدیث، مسائل و پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد و اگر جایی حدیث در دسترس یا مرتبط و یا موجود نباشد، دست عقل را بسته نمی‌بیند و اتفاقاً به عنوان یک روشنگر مسیر از آن بهره می‌برد. عقل و استدلال را آنجایی جایز می‌داند که شخص استدلال‌کننده از این مهارت برخوردار و مسلط بر برهان عقلی و فن مناظره باشد.

در نگاه مک‌درموت، شیخ صدوق حدیثی صرف نیست، بلکه گاهی موارد، بیش از شیخ مفید به افکار معتزلی، حتی شاید، نزدیک شده باشد. برای نمونه، وقتی درباره نظر شیخ صدوق درباره رؤیت خدا توضیح می‌دهد، اشاره می‌کند که ابن بابویه منکر آن است که انسان بتواند با چشم سر خدا را ببیند. روایاتی را که در آن‌ها از دیدار خدا سخن رفته است، نیز مورد توجه قرار می‌دهد. مک‌درموت پس از اشاره به این توضیحات ابن بابویه، می‌نویسد: هیچ معتزلی نمی‌تواند روشن‌تر و آشکارتر از این سخن بگوید.

تنها تفاوت یا وجه امتیاز درباره نحوه عقل‌گرایی شیخ صدوق را می‌توان چنین دانست که تسلط و مهارت در زمان و نحوه استفاده از عقل و استدلال برای شیخ صدوق بسیار اهمیت دارد و تا زمانی که قرآن و احادیث پاسخ‌گو و محکم هستند، نیازی به استدلال شخصی و تکیه فقط بر عقل نیست.

نتیجه

این پژوهش به بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها و تفسیرهای دانشمندان و متکلمان درباره میزان و نوع عقل‌گرایی در اندیشه شیخ صدوق اختصاص یافت. در این بررسی، طیفی از آرای اندیشمندان قدیم و جدید به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفت تا تصویری جامع از نحوه فهم و تفسیر اندیشه صدوق در ادوار مختلف ارائه شود. بررسی این دیدگاه‌ها نشان داد که رویکردها در تفسیر روش فکری صدوق را می‌توان در دو گرایش کلی دسته‌بندی کرد: برداشت نقل‌گرایانه و نص‌محور، و برداشت میانه و تلفیقی که عقل و نقل را مکمل یکدیگر می‌داند.

در بخش نخست این پژوهش، دیدگاه‌های متکلمان و محدثان متقدم، به ویژه شاگردان و پیروان مکتب بغداد، چون شیخ مفید و سید مرتضی، تحلیل شد. این دو اندیشمند، به طور غالب، شیخ صدوق را در زمره عالمان مکتب قم دانسته‌اند که محور اندیشه‌اش را روایت تشکیل می‌دهد و در برابر عقل‌گرایی کلامی بغداد قرار دارد. شیخ مفید، به ویژه، در برخی

آثارش به انتقاد از روش صدوق در بیان عقاید پرداخته و او را بیش از حد متکی بر نقل دانسته است. با این حال، همین نقدها نشان می‌دهد که صدوق در زمان خود چنان جایگاهی داشته است که نحوه استفاده‌اش از روایت و عقل، به شاخصی برای سنجش روش کلامی بدل شده است.

در مقابل، گروهی از پژوهشگران متأخر و معاصر، همچون امام خمینی و برخی محققان معاصر مستشرق، همچون مارتین مک‌درموت، در تحلیل دوباره آثار صدوق به این نتیجه رسیده‌اند که او، برخلاف برداشت سنتی، از نوعی عقل‌گرایی معتدل و درون‌دینی برخوردار بوده است. آنان بر این باورند که در پس ظاهر نقلی آثار وی، ساختاری عقلانی و استدلالی وجود دارد که بیانگر تلاش آگاهانه برای دفاع از عقاید شیعی در برابر جریان‌های فکری و اعتقادی زمانه است. از نظر این محققان، عقل در اندیشه صدوق نه در تقابل با نقل، بلکه در امتداد آن عمل می‌کند و وظیفه آن، کشف معنای درست نصوص و صیانت از مرزهای ایمان است.

نتیجه تحلیلی این بررسی نشان داد که بسیاری از اختلاف‌نظرها درباره جایگاه عقل در اندیشه صدوق، ناشی از تفاوت در تعریف «عقل» و «نقل» در میان محققان است. کسانی که عقل را فقط عقل فلسفی می‌دانند، صدوق را محدثی نقل‌گرا تلقی می‌کنند؛ اما کسانی که عقل را در معنای فطری، ایمانی و تبیینی آن می‌فهمند، در آثار او جلوه‌ای از عقلانیت درون‌دینی مشاهده می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت که صدوق در نقطه اتصال دو مکتب قم و بغداد ایستاده است: او در عین وفاداری به میراث حدیثی قم، راه را برای عقلانیت کلامی بغداد هموار ساخته است.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحلیل آرای دانشمندان، نه تنها برای فهم دیدگاه‌های آنان درباره صدوق اهمیت دارد، بلکه به روشن شدن مسیر تحول تاریخی عقل‌گرایی در کلام امامیه نیز یاری می‌رساند.

کتابنامه

قرآن کریم، خط: حبیب‌الله فضائلی، ترجمه عبدالحمّد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۶۸ ش.
الاستصحاب، سید روح‌الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵ ش.

- الاعتقادات، محمد بن علی بن بابویه، قم، امام هادی، ۱۴۳۲ق.
- الأمالی، سید مرتضی، تحقیق: سید محمد بدرالدین حلبی، قم، مكتبة آية الله مرعشي، ۱۳۲۵ق.
- اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، ترجمه: احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- التوحيد، محمد بن علی بن بابویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ق.
- بحار الأنوار، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- الرد علی أصحاب العدد، سید مرتضی، بی‌جا، بی‌تا.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه، نجف، مكتبة حيدرية، بی‌تا.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن بابویه، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
- فوائد الأصول، مرتضی انصاری، بی‌جا، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
- کمال‌الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ش.
- معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش.
- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- مکاسب محرمة، سید روح‌الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵ش.
- مکتب کلام قم، احمد عابدی، قم، کنگره حضرت فاطمه معصومه (س)، ۱۳۸۴ش.
- نوادیر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین (للفیض)، مرتضی فیض کاشانی، تحقیق: مهدی انصاری، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
- «استدلال روایی شیخ صدوق بر نزول دفعی قرآن کریم و نقد ادله مخالفان»، محمود کریمی و محسن دیمه‌کار گراب، علوم حدیث، سال شانزدهم، شماره سوم، ۱۳۹۰ش.
- «بررسی دیدگاه امام خمینی درباره مرسلات فقهی شیخ صدوق»، رسول محمدجعفری و مجید زیدی جودکی، پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۶، شماره ۲، ۱۳۹۹ش.

- «بررسی و نقد انتقادات شیخ مفید بردیدگاه انسان‌شناختی شیخ صدوق»، علی‌الله بداشتی و اصغر رمضان‌ی، نقد و نظر، سال بیست و سوم، شماره اول، ۱۳۹۷ش، ص ۹۷ - ۱۱۹.
- «بهره‌های یادکرد آثار در تألیفات شیخ صدوق»، سید محسن موسوی، حدیث حوزه، شماره ۶، ۱۳۹۲ش، ص ۲۶ - ۳۸.
- «روش‌های سید مرتضی در نقد حدیث عدد»، علی‌رضا طبیبی و سید مجید نبوی، دین‌پژوهی و کارآمدی، دوره ۱، شماره ۱، ۱۴۰۰ش، ص ۸۹ - ۱۰۵.